

شجاعتِ اخلاقی ما ایرانیان

حسن نراقی

می گویند دروغ ام الفساد است مفرسش میشود به وجود آورنده و زاینده پلیدیها، پلشتی ها، تباهی ها.....اما من باور دارم خودِ دروغ هم کم و بیش و در بسیاری از موارد مولودِ عدمِ "شجاعتِ اخلاقی" ما انسانهاست. فرهنگ نامه هایِ پارسی در مقابل کلمه شجاعت آورده اند: دلیری، پردلی، نترسی.

آیا به راستی در مقابل این دلیری و پردلی و نترسی و حمله به دشمن که اکثر آنها لااقل در عرفِ رایجِ جامعه ما بار عضلانی و جسمی دارد ما شجاعت را در محدوده اخلاق، رفتار، منش و کردار تا چه اندازه وارد کرده ایم و تا چه مقدار در این گونه مقوله ها اصولاً شجاعت را ضروری دانسته ایم تا آنگاه به بررسیِ بود و یا نبودش بپردازیم؟ نمی دانم شاید این القاءِ غلط از مفهوم شجاعت است که از کودکی در ذهن ما حک می کند که: شجاعت فقط در معنی پریدن از نهر پهن آب و بالا رفتن از دیوار راست است و نترسیدن از تاریکی و شب بیگانه! و اگر تو کودکِ خردسال توانستی در جنگ های کوچکی بعد از مدرسه یک تنه دو سه تا از همکلاسیهای هم سن و سال را لت و پار کنی واقعاً شجاع و نترسی! واقعاً دلیری! و صد البته اگر در افتادن را در حق یک زورگو، یک دزد و یا یک متجاوز انجام دادی، آنوقت دیگر واقعاً یک قهرمانی که منهنم شک در آن ندارم و تعجب هم ندارد که اسطوره های رستم گونه ما نیز بر روی چنین باوری جاودانه قد کشیده اند. اما من می خواهم امروز و رای این بازوستبری های گوارا که همگی ما چه در گذشته و چه در حال شنیده ایم، دیده ایم، لمس کرده ایم و کم و بیش با آن آشنا هستیم از شجاعتِ رایج به جز تعبیر متداول تعریفی نه چندان متداول عرضه کنم که اخلاقیون آن را "شجاعتِ اخلاقی" اش می نامند. شجاعتِ اخلاقی را به چگونه خصیصه ای اتلاق میکنیم؟ به چه شخصی می گوئیم شجاع اخلاق هر چند که ظاهرش قهرمان گونه نباشد. این را در این مقاله میخواهم تعریف کنم و طبعاً روی آن کمی صحبت دارم.

برداشت ساده ام از "شجاعتِ اخلاقی" اینست که شجاع مورد نظر ما بتواند بارشادت قد علم کند و کلمه "نه" را به هر چیز و یا هر کس به هر وقتی که تشخیص داد ابراز کند هر چند اگر در این تشخیص اشتباه کرده باشد. آن مهم نیست، آن بعداً قابل تعدیل است. چه کسی است از اطرافیان ما، از خود ما، که دعوتِ دوست و آشنائی را با شجاعت رد کند و به صراحت بگوید حوصله این

میهمانی را ندارم و یا برنامه بهتری دارم. و اصلاً از همه صریح تر خوشم نمی آید.....چه کسی است؟ ولی جوابهای متداول اینگونه است: حیف که زودتر نگفتید!.....خوب دیگه ما واقعا بدشانسی آوردیم...به جان شما گرفتارم....می بینید این گفتن "نه"، این کلمه دو حرفی به ظاهر کوچک چندان هم کار ساده ای نیست، جسارت می خواهد. خودش وسعتی دارد به پهنای یک شهر، یک کشور، یک جامعه، سرنوشت ها را می تواند رقم بزند. بله همین "نه" دو حرفی را عرض میکنم.

من شجاعت اخلاقی را در این میبینم که روبروی کسی که دوستش نداری، روبروی رقیب، روبروی رئیس شرکت، رئیس اداره بایستی و بگوئی که فلان کارت به نظر من جور در نمی آید و به همین علت از تو خوشم نمی آید اگر من بعد این کار را نکنی و یا این چنین نباشی با تو مشکلی ندارم و لی هم زمان هم باور کنی که این موجودی که روبروی توست خصاغر نیکوی دیگری هم دارد که چون تو نتوانسته ای مستقیماً از او انتقادی کنی، آن خصلت های زیبا را هم در او ندیده ای، کارهای مثبت و خوبش را هم نتوانسته ای ببینی و همین است که خشک و ترش را با هم میسوزانی و بدون اینکه متوجه باشی نهایتاً دو دشمن به چشم خودت هم خواهد رفت.

اگر شجاعت اخلاقی نداشته باشی حتی اگر دانش خواجه نظام الملک را هم داشته باشی وقتی به شرح حال "بابک" رسیدی چون خواب خوش را از چشم تو و سلطان و خلیفه اجنبی ات ربوده، خواهی نوشت "بابک حرامزاده ای بود از یک مادر روسپی و به قولی یک چشم!!" آخر آدم محترم اگر میخواهی بدشمنت دشنام هم بدهی، یک کمی ظرافت به خرج بده. حتی تصور یک روسپی یک چشم، لابد آنهم وسط پیشانی اش، کار یک ذهن معمولی و متداول نیست.

خوب مشخص است، وقتی ادیبی، سیاستمداری، دانشمندی این چنین پای بر روی حق و حقیقت گذاشت، مشخص است مدح ایاز سلطان محمود را بگوید و یا در وصف زکام حاجی میرزا آغاسی شعر بسراید و اگر وزیر است در مقابل بوزینه هارون تعظیم کند.

اینها که گفتم همه نشأت گرفته از همان ناتوانی در "نه" گفتن هاست. شجاعت نداشتن، "جبن اخلاقی" داشتن یعنی همین.

و این ها درست نمی شود مگر آنکه به کودکانمان آموزش دهیم بی باکی و دلیری با

وجود چراغ قرمز سر چهار راه، از لابلای ماشینها عرض خیابان را طی کردن نیست. ارزش ها را وارونه به کودکانمان آموزش ندهیم. مفاهیم خصلت ها را معکوس جلوه ندهیم..... زیرا با همین تعاریف رایج است که امروز پسر بچه پر تحرکی را که توانست خارج از نوبت از نانوائی نان بخرد زرنگ می نامیم ولی غافلیم که همین پسر وقتی بزرگ شد توی صف پمپ بنزین و یا دم همین بقولی عوارض کرج با وقاحت جلوی شما خواهد پیچید بدون اینکه کوچکترین احساس شرمی بکند. و همین زرنگ بعدها با لاستیک کهنه و سائیده شده شجاعانه! پا را روی گاز خواهد گذاشت تا معیاری تازه از نترسی را ارائه دهد و قهرمانیش را تثبیت کند. اما همین قهرمان وقتی چشمش به یک مامور راهنمایی ساده افتاد آنچنان تملق میگوید و دست بوسی می کند و احترام میگذارد که باور کردنی نیست.

فرقی نمیکنند، در قشر تحصیل کرده و صاحب مقامش هم این بی شجاعتی به وفور به چشم می خورد... فکر میکنم در جایی دیگر هم قبلا گفته ام کشوری که به زعم دوست و دشمن این همه نابسامانی دارد و تقریبا همگی ما می دانیم که در صد قریب به اتفاق این نابسامانی از منشآت تصمیم گیریهای غلط مدیریت ناکارای دیروز یا امروز سازمان مورد نظر ماست، آیا تا بحال یکبار شده، بله فقط یکبار، که از خیل این مدیران کوچک و بزرگ و از میان هزاران هزار تصمیم که در دوره کار خود می گیرند و با آن میلیاردها پول کشور را جابجا میکنند و هزاران سرنوشت را شکل میدهند و بهر دلیل صنایع و بازرگانی ما را به چنین روزی انداخته اند، یکنفر پیدا بشود و شجاعانه بگوید "من اشتباه کردم!" پس این همه اشتباه را کی میکنند؟ همه اشتباهات از گذشته است، همه اشتباهات دیگری را حاضرند ردیف کنند، اما مال خودشان هرگز..... برای اینکه این "شجاعت اخلاقی" را که تعریف کردم، هرگز تمرین نکرده ایم و برایش اهمیتی قائل نبوده ایم. طبعا اگر من و شما شجاعت این را نداشته باشیم که به گناهانمان و اشتباهاتمان اعتراف کنیم، باید برای پنهان کردن آن یک دروغی سر هم کنیم، همینجور مثل بازی دومینو، دروغ پشت دروغ تا روزی باصطلاح مودبانه اش "دق" اش در آید.

این است که باز هم تکرار میکنم "شجاعت اخلاقی" تمرین می خواهد. از کودکی باید بآن عادت کرد. باید به بچه یاد داد که اگر ظرفی را ریخت و خودش به اشتباهش اعتراف کرد و آنرا به گردن برادر کوچکش نینداخت یا بخشوده میشود و یا مجازاتش به حداقل می رسد. با این گونه تمرینها این کودک وقتی بزرگتر شد، وقتی وارد اجتماع شد و این گونه رشد نمود، آن وقت این سیره زیبای اخلاقی

میشود ملکه اش، میشود خصلتی جدائی ناپذیر از وجودش. اگر افراد یک جامعه ای به صورت فرد فرد مسئولیت پذیر شدند، مطمئناً تمامی جامعه مسئولیت پذیر خواهد شد و دیگر لازم نخواهد بود مسئولیت منتج از تصمیم یا بینش غلط خود را به گردن این و آن بیندازد، و به خیال خود، خیال خود را راحت کند!

اجازه بدهید میخوام از یک تجربه بزرگ کمک بگیرم، امیدوارم که اکثر تان با من هم عقیده باشید که ما ملتی هستیم احساساتی و اگر قول بدهید که خدای نکرده اینرا توهینی بخودتان تلقی نکنید، خیلی زود از حوادث روزگار به هیجان می آئیم. حالا این هیجان شادی باشد یا خدای ناکردی غم مهم نیست ولی به هر حال چون تصمیمات از عمق کافی برخوردار نیست (ناراحت نشوید، شما را نمی گویم!) به سرعت هیجان زده میشویم. آمدیم به هر دلیلی انقلاب کردیم. این قید "به هر دلیل" را برای این می آورم که اشاره کنم بحث ما اصلاً بحث سیاسی نیست. من می گویم به هر دلیل، با هر طرز فکری که امروزه به آن پای بندید، اکثریت قریب به اتفاقمان دست به دست دادیم و این رویداد سرنوشت ساز را شکل دادیم. خودمان پیش خودمان که میدانیم چقدر بودیم!! از صبح روز اول انقلاب آنچنان شتاب زده و هیجان زده به اتخاذ تصمیم هائی پرداختیم که شاید برای نسل بعدی ما که به هر حال زمانه و یا تجربه به او آموخته است که کمی عمیق تر از نسل پدران بیندیشد! باور کردنی نیست..... هر کاری که کردیم اعم از سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، نه وقت آنرا داشتیم که قبل از عمل به نتیجه آن بیندیشیم و نه جوی که خودمان درست کرده بودیم به ما اجازه این کار را می داد. من روی این کلمه "خودمان" تأملی دارم و توضیحی. حالا که آب ها از آسیاب افتاده و هیجان ها فروکش کرده اند، همه سعی میکنند که به هر نحو شده تمامی کوزه هارا سر این و آن بشکنند. ولی باور قطعی من اینست که همه بودیم. اگر در اعدام ها تندروی کردیم، اگر مصادره هارا ندیده گرفتیم، اگر در مقابل هجرت کوچ مانند هموطنانمان بی تفاوت ماندیم، فقط چهار تا آدم مشخص و به ظاهر تصمیم گیرنده نبودند. همه و همه، باستثناء تک و توکی، بنوعی دست داشته ایم. حداقل با سکوتمان، با عدم اعتراضمان، اعلام رضایت کردیم. ولی حالا از بین همه این "همه ها" آیا یک نفر پیدا میشود که مسئولیت بپذیرد و بگوید من اشتباه کردم؟ محال است..... و این یعنی فقدان شجاعت واقعی - حالا ممکن است برای عده ای این سؤال پیش بیاید که کاری را که خراب کردیم ولو که به آن اعتراف کنیم و حتی عذر خواهی هم بکنیم خسارت آن که جبران نمیشود پس

فایده آن چیست؟ اما درست برعکس...اگر از فردا ما بدانیم و باور کنیم که هر تصمیمی را می‌گیریم موظف هستیم مسئولیت آن را تا انتهای ظهور نتایج آن به عهده بگیریم، قطعاً آنوقت در تصمیم‌گیری‌هایمان شتاب زدگی به خرج نخواهیم داد. دقت بیشتری خواهیم کرد و صرفاً به منافع کوتاه مدتش نخواهیم اندیشید و مهمتر آنکه با اعتراف به اشتباه و اعلام عمومی، آن تجربه را به تدریج به خرد تبدیل خواهیم کرد که این در تاریخمان سابقه چندانی ندارد.